

نابرابری؛ مار گرسنه‌ای که دُم خود را می‌خورد

وضعیت نابرابری به مثابه وضعیت ماری است که از فرط گرسنگی و یا حرص دُم خود را به عنوان یک موجود دیگر می‌خورد. هر چه بیش‌تر می‌خورد، بیش‌تر به نابودی خود نزدیک می‌شود.

به گزارش پرسون، عباس عبدی کارشناس مسائل اجتماعی و سیاسی در یادداشتی با اشاره به مسئله نابرابری، معتقد است راه‌حل اساسی برای مبارزه با نابرابری توانمندسازی نیروی انسانی، رقابتی کردن اقتصاد و انتصابات، برقراری قواعد و قوانین منصفانه، حذف هر گونه نابرابری‌های سیاستی و حقوقی، در اختیار گذاشتن زیرساخت‌های آموزشی، بهداشتی و امنیتی و داوری بی‌طرفانه برای همگان است.

متن یادداشت عباس عبدی به شرح زیر است:

هنگامی که از نابرابری سخن می‌گوییم چه منظوری داریم؟ بیش‌تر مردم متوجه نابرابری اقتصادی می‌شوند. این درست است، ولی نابرابری‌های حقوقی، سیاسی، دینی، اجتماعی با هر منطق و انگیزه‌ای که برقرار شوند، می‌تواند به نتایجی بدتر از نابرابری اقتصادی منجر شوند و حتی نابرابری اقتصادی را ایجاد نمایند. بهتر است ابتدا موضع خود را نسبت به برابری تعیین کنیم. برابری کامل نه ممکن است و نه مفید و نه منطقی، زیرا که مردم از بسیاری جهات با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت‌ها در نهایت خود را در وضعیت آنان نسبت به یکدیگر بازتاب داده و نابرابر می‌کند. اگر امکان چنین تفاوت‌هایی را نپذیریم، به منزله رکود و سکون و حتی مرگ جامعه خواهد شد.

چنین نوع از برابری را شاید فقط بتوان در جوامع قبیله‌ای بسیار کوچک و ابتدایی پیدا کرد. بنابراین حدی از نابرابری طبیعی و حتی مفید است ولی آیا می‌توان نتیجه گرفت که نباید با نابرابری مقابله کرد؟ و اگر باید مقابله کرد، چگونه؟

نابرابری هنگامی که از حد معینی بیش‌تر شود، هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ اقتصادی زیان‌بار خواهد شد. آن حد کجاست؟ تأمین حداقل‌های ضروری معیشت و بهره‌مندی متعارف از جامعه است. دسترسی به کالری مورد نیاز، تأمین آموزش و بهداشت در حد متعارف و مسکن و تسهیلات زندگی متعارف و تأمین شده. البته همه اینها برحسب شرایط هر جامعه نسبی هستند ولی بدون این حداقل‌ها یا حرکت به سوی آن، با وضعیت نابرابری ناهنجار مواجه خواهیم بود. وضعیتی که به زیان همگان است.

با این نگاه، نابرابری ناهنجار به وضعیتی گفته می‌شود که بقای طبقات ضعیف و حذف شده و تحت تبعیض و به تعبیری بقای جامعه را تهدید می‌کند و این گروه‌های ضعیف و محذوف در این مرحله حس تعلق خود را به جامعه از دست می‌دهند و علیه آن عمل خواهند کرد. نابرابری در این چارچوب روی دیگری از تبعیض و خشونت است. فقر و نداری که بقای فرد را تهدید کند یکی از بدترین مصادیق خشونت است.

ابتدا نفی نابرابری ناهنجار را از منظر اخلاقی توضیح می‌دهم. انسان برخلاف حیوانات تعهد اخلاقی و حس دگرخواهی قوی دارد. حسی ضروری برای بقای جامعه و نیل آدمی. لذت بردن از زندگی برای ما تا حدود زیادی وابسته به این است که آیا دیگران نیز حداقلی از این امکانات را دارند یا خیر؟ چگونه می‌توان سیر و با کیفیت خورد در حالی که کنارمان گرسنه‌ای باشد؟ چگونه می‌توان در بهترین شرایط درمان شد، در حالی که بسیاری هستند که از حداقل امکانات درمانی محروم هستند و فرزندانشان روی دستشان جان می‌دهند؟ البته می‌توان چنین بود. همان گونه که بعضاً هستیم. ولی بسیاری از مردم از زندگی در این وضع لذت واقعی نمی‌برند و راضی نیستند.

ما حس عطف و مهربانی را حتی به حیوانات هم بروز می‌دهیم چه رسد به هموعان. یکی از نزدیکانم که زندگی متوسطی دارد، خانه‌ای در وسط شهر، خودروی ایرانی و شغل حقوق‌بگیری مناسب و از وضعیت خود راضی است، چند روز پیش گفت دوست دارم که یکی از فامیل را دعوت کنم ولی خجالت می‌کشم. گفتم چرا؟ گفت برای آنکه وضع خوبی ندارند، و ممکن است با دیدن وضع من بیش از آنکه از این دعوت لذت ببرد، سرخورده شود. جمله‌ای کلیدی را نیز گفت که لذت بردن از زندگی، هنگامی که دیگران در رنج هستند، امکان‌پذیر نیست. تازه من آن فرد را می‌شناسم و چنین نیست که وضع خیلی بدی داشته باشد و اگر قرار بود از فامیل‌های فقیر دعوت کند، شاید باید عزا می‌گرفت. این وجه اخلاقی جامعه انسانی اهمیت فراوانی دارد.

می‌گویند از خانم "مارگارت مید" مردم‌شناسی مشهور پرسیدند که نخستین نشانه‌ی تمدن در یک فرهنگ چیست؟ بر خلاف انتظار پرسش‌کننده گفت، نخستین نشانه‌ی تمدن در یک فرهنگ باستانی استخوان رانی بوده که شکسته شده و دوباره جوش خورده، زیرا چنانچه پای شما در یک قلمروی حیوانی بشکند، شما می‌میرید. نمی‌توانید از خطر فرار کنید، نمی‌توانید برای نوشیدن به رودخانه و چشمه بروید یا برای غذا شکار کنید. شما خوراکی هستید برای جانوران پره‌زن. هیچ حیوانی با پای شکسته آنقدر دوام نمی‌آورد تا استخوانش جوش بخورد.

استخوان شکسته‌ی رانی که جوش خورده است گواهی است بر اینکه کسی با کسانی زمانی را صرف کرده‌اند تا شخص پاشکسته استراحت کند و محل جراحت را بسته، شخص را نگهداری و تیمار کرده تا سلامت و بهبودی پیدا کند. "مید" گفت: کمک به دیگری در عین دشواری، همان جایی است که تمدن آغاز می‌شود.

در واقع مسأله حق حیات همگان در سطح متعارف است که نشانه یک جامعه انسانی است و هرگونه نابرابری که متناقض این حق باشد پذیرفتنی نیست و بقای جامعه را تهدید می‌کند.

فعلاً وجه اخلاقی ماجرا را نادیده می‌گیریم. به نظرم وجه اقتصادی و اجتماعی عوارض نابرابری و تبعیض بسیار مهم‌تر است. بهتر است به یک نمونه عالی اشاره کنم. توکویل جامعه‌شناس فرانسوی حدود دو قرن پیش سفری به ایالات متحده کرد و تحلیل خود را از این جامعه نوشت. یکی از نکاتی که او توضیح می‌دهد این است که علت عقب‌ماندگی جنوب نسبت به شمال را در وجود بردگی در جنوب می‌داند. او دو ایالت کنتاکی و اوهایو را به صورت زیر مقایسه می‌کند: "آخرین و آشکار ترین جلوه و نمود این حقیقت وقتی بود که اروپائیان از دو طرف به سواحل رودخانه اوهایو رسیدند."

رودخانه ای که بومیان به حق آنرا اوهایو یعنی رودخانه زیبا نام داده‌اند، دره زیبا و با شکوهی را آبیاری می‌کند که دست بشر کمتر به آن رسیده است. در دو طرف رودخانه اراضی موج داری وجود دارد که خاک آن به کشاورزان مدام نعمات و برکات بی پایانی را عرضه می‌نماید. هر یک از کناره های این رودخانه سر حد و مرز یک ایالت وسیع بود. ایالتی که در سمت چپ رودخانه قرار دارد و سر حد آن کناره پر پیچ و خم سمت چپ رودخانه است کنتوکی نام دارد و ایالت دیگر که در سمت راست رودخانه است نام رودخانه را به‌خود داده است. این دو ایالت از هر جهت دارای شرایط مساوی بودند.

اختلاف آنها تنها در یک مورد بود. ایالت کنتوکی بردگان را در آغوش خود پذیرفته بود، ولی در ایالت اوهایو بردگی راه نداشت و از آن جا رانده شده بود.

می‌توان گفت مسافری که خود را به روی جریان آبهای اوهایو رها کرده و تا محل تلاقی رودخانه اوهایو و می‌سی‌سی‌پی پیشرفته باشد سر حد آزادی و بردگی را پیموده است. برای درک و قضاوت آن که آزادی و بردگی کدامیک برای بشریت ثمر بخش است، کافی است مسافر ما نگاه خود را به آنچه در دو ایالت اطراف رودخانه می‌گذرد معطوف نماید.

در ساحل سمت چپ رودخانه جمعیت‌ها پراکنده و دور از هم قرار گرفته‌اند. گاهی دسته‌ای از بردگان با حالتی بی حال و بی خیال در میان مزارعی که نیمه آباد هستند ظاهر می‌شوند. جنگلها اغلب با همان وضع طبیعی خود جلوه‌گر هستند. سیمای طبیعت در این قسمت طوری است که به نظر می‌رسد جامعه در خواب است اما بر خلاف بشر که در خواب و بی‌کار بنظر می‌رسد، طبیعت تصویری از حیات و حرکت را نشان می‌دهد. در ساحل سمت راست بر عکس، از دور هیاهو و ازدحام مبهمی شنیده می‌شود که آثار وجود صنعت و فعالیت بشر را اعلام می‌کند.

محصول پر برکت مزارع را پوشانیده است. مناظر زیبا و قشنگی وجود دارد که حاکی از ذوق و کوشش کشاورزان است. از همه طرف آثار آسایش و فراخی معیشت به چشم می‌آید و آشکارا دیده می‌شود که بشر غنی و راضی و سرگرم فعالیت است.

توکویل این تفاوت را در قالب آزادی و بردگی توصیف کرده است ولی در حقیقت نابرابری شدید و بردگی دو روی یک سکه هستند و هر جامعه بشدت نابرابر چاره‌ای ندارد جز این که استبداد را جایگزین آزادی نماید تا نابرابری را حفظ کند.

واقعیت این است که هزینه‌های یک فرد فقیر، کم‌سواد، ناتوان و بیمار و فاقد حقوق مثل برده فقط متوجه خود او نیست. او از یک سو هزینه‌هایی را بر جامعه بار می‌کند، اگر به سوی اعتیاد، جرم و ناهنجاری‌های دیگر برود، برای جامعه و همه مردم و بویژه ثروتمندان نیز زیان‌بار است ولی مهم‌تر از این زیان، عدم‌النفع او است که می‌توانسته یک کارگر، کارمند، تکنسین، پزشک و... خوبی باشد که خیرش به مردم و خودش برسد، ولی به دلایل روشن از جمله نابرابری مفرط به جای انسانی مفید بودن، به انسانی هزینه‌زا و زیان‌بار تبدیل شده است. اگر ناراحت هستیم که چرا کارشناسان و افراد تحصیل‌کرده از کشور خارج می‌شوند، باید به طریق اولی ناراحت باشیم که چرا افراد ناهنجار، بیمار و فقیر تولید می‌کنیم که در داخل کشور هستند؟

ریشه‌های این نابرابری ناهنجار چیست؟ در واقع هر جا که سهم عامل نیروی انسانی از تولید و ارزش افزوده کم شود، نابرابری تشدید خواهد شد. بی‌سواد و کم‌سوادی، بیماری و فقدان سلامت، رانت‌های گوناگون و تبعیض‌های ساختاری در انتصابات و در میان شهروندان و... موجب می‌شود که سهم نیروی انسانی از ارزش افزوده کم و کمتر شود و هر چه این سهم کمتر شود، اقتصاد و جامعه دچار مشکلات بیش‌تری خواهند شد. اقتصاد کینزی پس از رکود بزرگ اقتصادی ۱۹۲۹، کوششی برای حل این مشکل بود. اینکه وجود فقر گسترده به نفع طبقه بالا نیست، همه را پایین خواهد کشاند، و این بر خلاف تصور رایج از مفید بودن استثمار است. یکی از علل عقب ماندن پرتغال و اسپانیا از کشورهای شمال اروپا اتکای آنها به اموال مفت و مجانی است که از کشورهای مستعمره و تحت اشغال آوردند. حتی عقب افتادن نسبی بریتانیا نسبت به آلمان را هم در همین قالب تحلیل می‌کنند. این وضعیت به نوعی بیانگر اتکای جامعه ما به نفت و نیز نابرابری حاصل از آن است.

نابرابری و فقر را نمی‌توان با سیاست‌های بازتوزیعی حل کرد. البته این سیاست‌ها لازم است، مشروط بر اینکه نقش مکمل داشته و معطوف به افزایش تولید باشد. راه‌حل اساسی برای مبارزه با نابرابری توانمندسازی نیروی انسانی، رقابتی کردن اقتصاد و انتصابات، برقراری قواعد و قوانین منصفانه، حذف هر گونه نابرابری‌های سیاستی و حقوقی، در اختیار گذاشتن زیرساخت‌های آموزشی، بهداشتی و امنیتی و دآوری بی‌طرفانه برای همگان است.

وضعیت نابرابری به مثابه وضعیت ماری است که از فرط گرسنگی و یا حرص دُم خود را به عنوان یک موجود دیگر می‌خورد. هر چه بیش‌تر می‌خورد، بیش‌تر به نابودی خود نزدیک می‌شود.